

کمی ایمان داشته باش

تقدیم به



برای همکاران و زحمات بی دریغش و آنچه به

شما بخشش نماید

مترجم

و به آنچه

در این کتاب آمده است

میچ البوم

نصف اول

تالیف: سید محمد باقر

۸۶۲۱ بیروت: مؤسسه

شفا و التعمیر: بیروت

نصف دوم: ۰۰۵

تالیف: ۰۰۰۷۶۶

مترجم

مترجم

احمد نیاززاده

تهران

۸ سالگی، مشفق، روح پرور، و ... (مؤسسه) بیروت: مؤسسه

۸۸ ۴۸ ۷۲ ۲۲ ۱۵-۲

۸۸ ۷۸ ۷۰ ۸۲

۱۲/۱۵۹۷۲۷۱۲

www.nashrehgaharb.com
info@nashrehgaharb.com
nashr.gaharb@yahoo.com

شما بخواهد او را تا بهشت بدرقه کنید.
گفت: «خب؟ مشکلی با این قضیه نداری؟»

در آغاز پرسش دیگری هم بود.

«یا مسیح، مرا رستگار می کنی؟»

مردی تفنگ در دست پشت سطل های زباله ی جلوی یک ردیف خانه ی هم شکل در بروکلین پنهان شده بود. نیمه های شب بود. همسر و دختر بچه اش گریه می کردند. با دقت به ماشین هایی که به سمت خانه اش می آمد نگاه می کرد. بی تردید ماشین بعدی ماشین کسانی است که می خواهند او را از پا در بیاورند.

لرزان پرسید: «مرا رستگار می کنی یا مسیح؟ اگر قول بدهم زندگی ام را وقف تو کنم، امشب مرا نجات می دهی؟»

تصور کنید پرهیزگارترین مردی را که می شناسید. کشیش، روحانی، خاخام، امام جماعت تان را. حالا او را با لباس های کثیف مجسم کنید که تفنگی در دست پشت چند سطل زباله طلب رستگاری می کند. مجسم کنید مردی که دیگران را تا بهشت بدرقه می کند، ملتمسانه می خواهد به جهنم نرود.

زمزمه می کرد: «پروردگار من، اگر قول بدهم...»

این داستان یاورد داشتن است و دو مرد کاملاً متفاوت که به من آموختند چگونه می توانم ایمان داشته باشم. زمان زیادی طول کشید تا آن را بنویسم. به مکان های مذهبی زیادی رفتم، به شهرها و حومه های آنها، به «ما» مقابل «آنها» فکر کردم. به چیزی که باعث جدایی اهل ایمان در همه جای دنیا می شود.

وسرانجام، این داستان من را به خانه ام برد، به عبادتگاهی پراز مردم، به

تابوتی از چوب کاج و به منبری خالی.

در آغاز یک پرسش بود.

اما مبدل به آخرین درخواست شد.

«می توانی سخنرانی مراسم خاکسپاری ام را تو بگویی؟»

و از آن جایی که اغلب در مورد اعتقادات این گونه است، گمان می کردم می خواهند در حق کسی لطفی کنم، درحالی که در واقع لطفی شامل حال من شده بود.